تحویل‌های غیرممکن ۳۰

برگشتی، لطفا

LinguAula

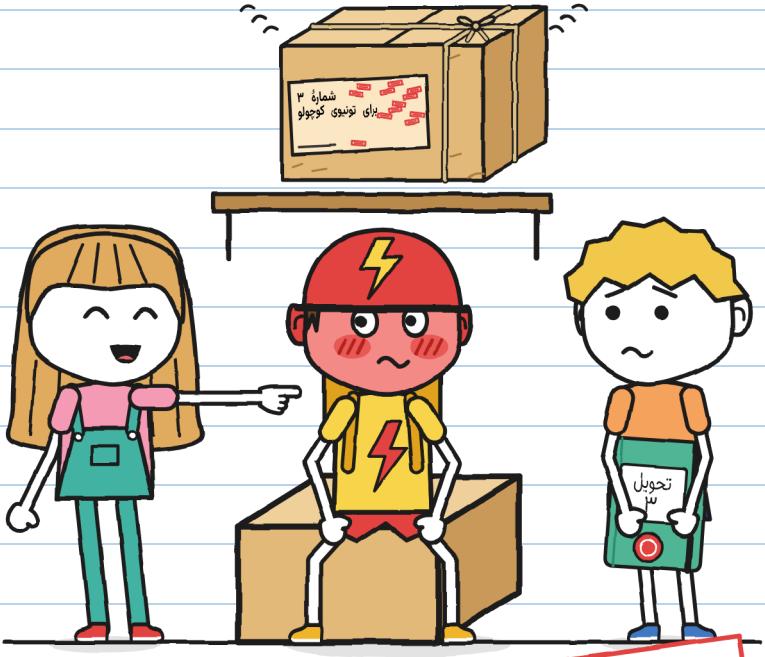

(رفتہ گاس)

اندازه S
سطح مقدماتی ۷۰+

تحویل‌های غیرممکن ۰ 3
برگشتی، لطفا

متن و تصویرها: LinguAula

اندازه S ۰ سطح مقدماتی ۰ ۷+

نسخهٔ فارسی: LinguAula

چاپ اول: 2026

© 2026 LinguAula · info@linguaula.com

فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.

کتاب سوم از این مجموعه. کتاب‌های پیشین: «این بسته گاز می‌گیرد» و «پیش از رعد باز نکنید».



LinguAula

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

هنگام نوشتن این کتاب هیچ بیکی آسیب ندید. سرخ شدن، جرا. — خ.



و اول من آن را می‌خوانم. — خ.

اگر این را پیدا کردی، برش گردان. لطفا.

فقط در داستان

این مُهر چیزی را نشان می‌دهد که فقط در داستان اتفاق می‌افتد. یک بستهٔ واقعی پرواز نمی‌کند و برنمی‌گردد. با دوچرخهٔ واقعی، صفحهٔ ۷۶ را دنبال کن. — خ.

کی کیست؟



گاس. پیک شنبه‌ها. چیزهایی می‌کشد که کسی از او نخواسته. این دفتر مال اوست.



خولیتا. با رنگ سبز می‌نویسد و با «خ.» امضا می‌کند. همیشه می‌داند چطور کمک کند. مشکل همین است.



تونیو. با دوچرخه برای برق‌آسا پیک است. در ده دقیقه، وگرنه رایگان. تکه‌تکه سرخ می‌شود.



مارا. صاحب «تحویل‌های غیرممکن». کلاه جادوگر سرش می‌گذارد. بیشتر از آنچه می‌گوید می‌داند.



زوئه. از برق‌آسا. از همه تندتر. او لقب‌ها را می‌گذارد.



برونو. از برق‌آسا. یک بار پنچر شد. دو سال پیش.



بستهٔ شمارهٔ ۳. وقتی تکانش بدهند صدا می‌کند. روی برچسبش فقط یک اسم نوشته شده است.



ر. بسته‌هایی را می‌فرستد که هیچ‌کس نمی‌تواند تحویل بدهد. هیچ‌کس اسمش را نمی‌گوید.

دفتر تحویل ۳
مال گاس

محرمانه.

«محرمانه» یعنی: اول من می‌خوانمش. و به هیچ کس نمی‌گویم. — خ.

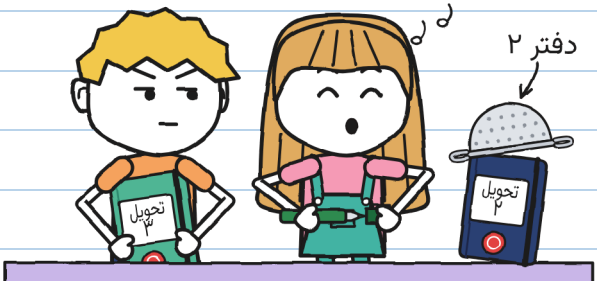

دفتر ۲ در یک طوفان تمام شد. این یکی سبز است و مُهر مغازه را دارد. قرار بود اول من از آن استفاده کنم. خولیتا استفاده کرد.

اول من استفاده کردم تا کمک کنم. خواهش می‌کنم. — خ.

من از او کمک نخواستم. ولی با خولیتا فرقی نمی‌کند.

فصل 1

دینگ

مارا بسته‌هایی را که هیچ‌کس نتوانست تحویل بدهد در مغازه نگه می‌دارد. روی یک قفسه. بیست تا بودند. من و خولیتا دو تا را تحویل دادیم: یک تخم اژدها و چند دانه که می‌دویدند. هجده تا مانده است.

شب طوفان داشتیم به خانه می‌رفتیم. یک بسته
صدا کرد.
دینگ.

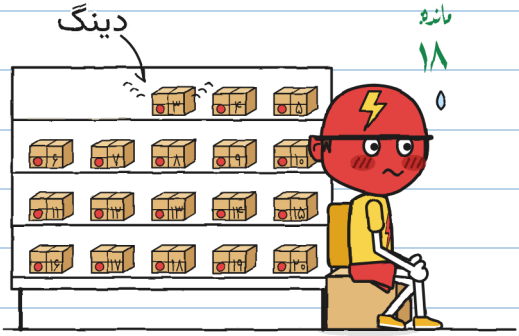

شمارهٔ ۳ بود. تونیو برای برق‌آسا در ده دقیقه تحویل می‌دهد، وگرنه رایگان. به رنگ کلاه ایمنی‌اش درآمد.

بدون امضا، برگشتی‌ها سپیده‌دم پرواز می‌کنند و به قفسه‌شان برمی‌گردند. فقط امضای کسی که بسته را می‌گیرد اعتبار دارد. روی برچسب. با جوهری که پاک نمی‌شود. ر. فرستنده است: کسی که آن‌ها را می‌فرستد.

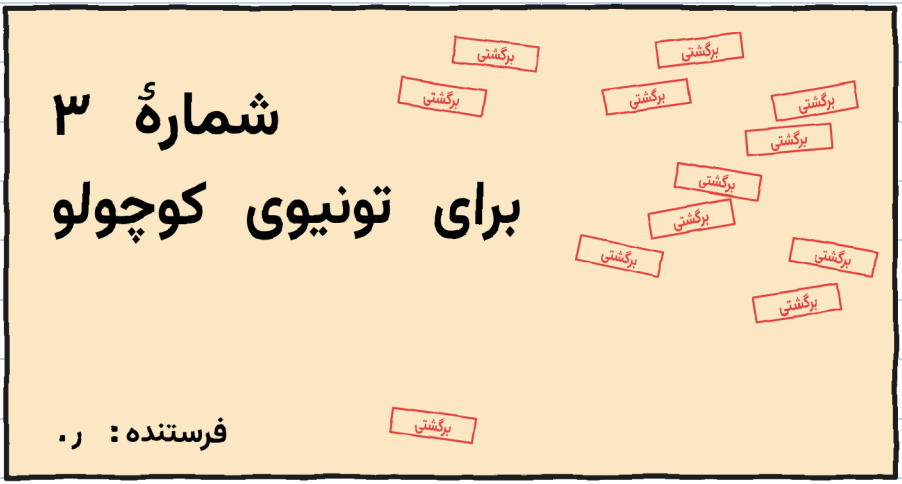

خولیتا شروع کرد به خواندن برچسب:
«برای تون...»
دهانش را بست. هیچ‌وقت وسط یک کلمه ساکت نمی‌شود. به تونیو نگاه کردم. سرخ می‌شد.

نصف کلمه را خواندم. نصف دیگرش را قورت دادم. — خ.

بعضی‌ها ناگهان سرخ می‌شوند. تونیو نه. او تکه‌تکه سرخ می‌شود. یادداشتش کردم.

سرخ‌سنج تونیو



تونیو، تند، گفت: «آن بسته می‌تواند صبر کند.
سال‌هاست منتظر است. یک روز بیشتر. یا ده روز. برق‌آسا عجله ندارد.»
اولین بار بود که کسی از برق‌آسا این را می‌گفت.

آن شب: ۴. می‌خواستم با رنگ قرمز یادداشتش کنم. فقط سبز دارم. — خ.

مارا گفت: «امشب هیچ‌چیز باز نمی‌شود. و به قفسه بدون اجازه دست نمی‌زنیم.»
هیچ‌کس به آن دست نزد. صدای دینگ دوباره آمد.
دینگ.
خولیتا گفت: «از طرف در بود!»

وقتی چیزی را نمی‌فهمم، فهرست می‌نویسم.

مظنون‌های دینگ

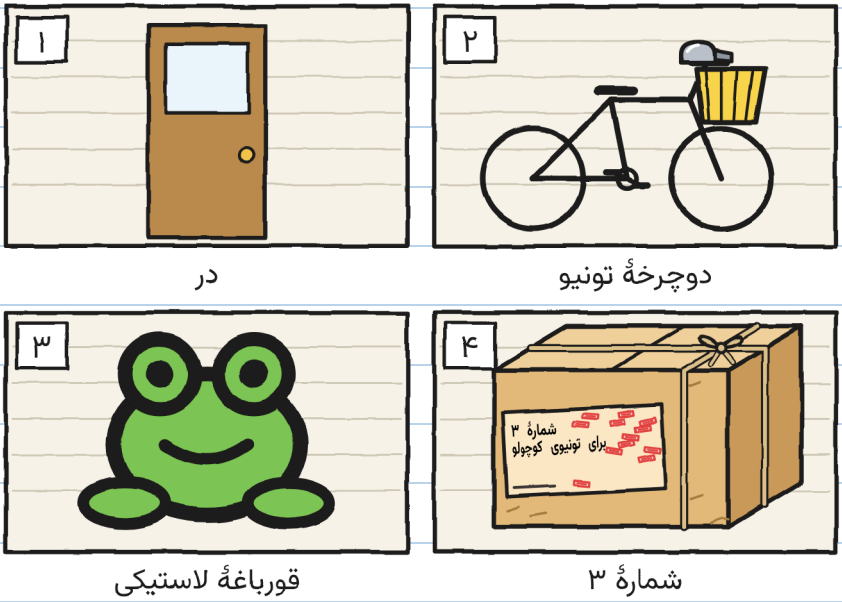

قورباغه بی‌گناه است. من می‌شناسمش. — خ.

رفتم صداها را روی پیاده‌رو امتحان کنم. دیگر باران نمی‌آمد.
در را باز و بسته کردم: جیییغ. زنگ دوچرخه را زدم: ترینگ!
قورباغه را فشار دادم: جیک.



خولیتا با انگشتش می‌گفت نه. هیچ‌کدام این‌طوری صدا نمی‌کرد.
رفتم تو. تونیو روی جعبه‌اش نشسته بود و تکان خورد.
دینگ.

خم شدم. جعبهٔ تونیو به پایهٔ قفسه چسبیده بود.

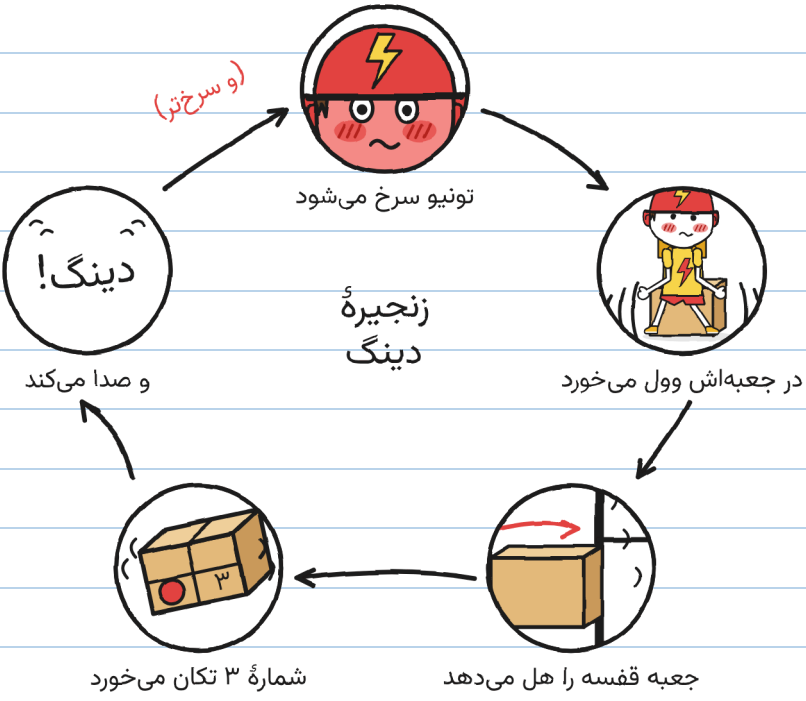

جادو نبود. تونیو بود.
وقتی بستهٔ شمارهٔ ۳ را تکان می‌دهند، چیزی داخلش صدا می‌کند.

مثل خودم. — خ.

تونیو تصمیم گرفت بی‌حرکت بماند. این‌قدر طول کشید:



فقط یک سؤال بود. سؤال‌ها قصه را هل نمی‌دهند. — خ.

این یکی، چرا.

تونیو، با نگاه به کفش‌هایش، گفت: «من بودم. وقتی کوچک بودم.»
خیلی آهسته گفت. قورباغه بهتر از من شنید.

خولیتا دهانش را باز کرد. سؤال‌های زیادی داشت. تونیو هنوز به کفش‌هایش نگاه می‌کرد. خولیتا نگاهش کرد و دهانش را بست.

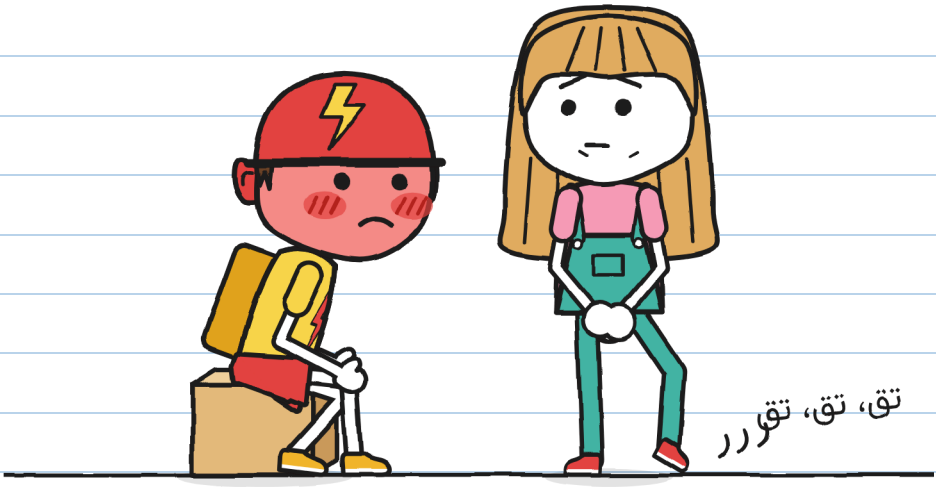

خولیتا گفت: «دیگر نمی‌پرسم.»
برایش سخت بود. پایش تکان می‌خورد.

سؤال‌هایی که نپرسیدم. نه تا. یادداشتشان کرده‌ام. — خ.

از مارا پرسیدم: «چرا هیچ‌وقت آن را به او نرساندید؟»
«دوازده بار بردم. ببینید برچسب: بدون خیابان، بدون شمارهٔ خانه، بدون نام خانوادگی. با همهٔ تونیوهای کوچولویی که پیدا کردم امتحان کردم.»

تونیوهای کوچولوی مارا



۱. یک قناری.
(روی برچسب پا گذاشت. قبول نیست.)

۲. آقای آنتونیو، ۷۱ ساله.
(«کاش بودم».)

۳. یک قایق کانال.
(دست ندارد.)

خولیتا پرسید: «و تونیو؟»
مارا، با نگاه به او، گفت: «آخرین بار هنوز تونیو را نمی‌شناختم. هیچ‌کس اسم بچگی‌اش را به من نگفت.»

مارا یک پارچهٔ بنفش از زیر پیشخوان درآورد. شمارهٔ ۳ را پوشاند. مثل قفس طوطی وقت خواب. جعبهٔ تونیو را دو وجب از قفسه دور کرد.
«این‌طوری. حالا می‌توانی تکان بخوری.»

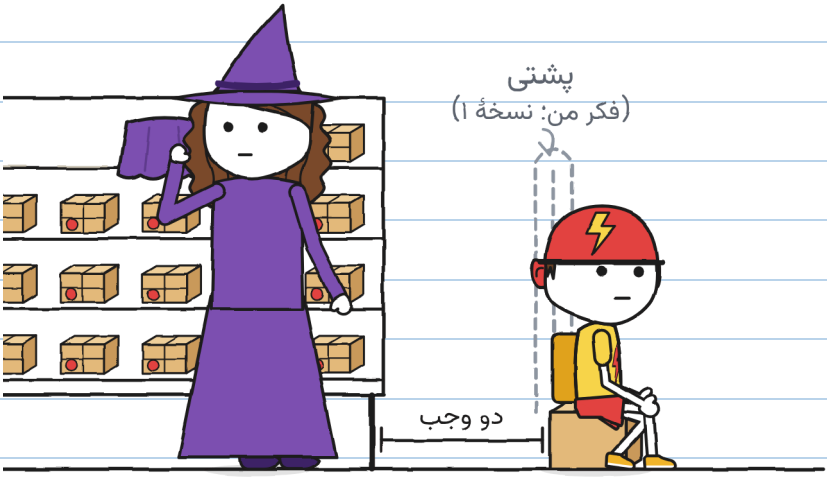

تونیو می‌توانست با دوچرخه برود. دوچرخه دم در بود. در ده دقیقه می‌توانست از محله رد شود.
دوباره نشست.
نمی‌دانم چرا. به‌هرحال یادداشتش می‌کنم. جعبه‌اش پشتی ندارد که به آن تکیه کند. برایش یکی کشیدم.

کسی از تو پشتی نخواسته. — خ.

موقع بستن، تونیو آخرین نفر بود. بند کلاه ایمنی‌اش را می‌بست.
«مارا. فردا می‌آیم دربارهٔ بسته حرف بزنم. خصوصی.»
«این دو نفر مال مغازه‌اند.»
تونیو به ما نگاه کرد.
«این دو، باشد. ولی هیچ‌کس از برق‌آسا نه.»



بسته مال تونیو بود. فقط معلوم نبود آن را می‌خواهد یا نه.

من الان می‌دانم چطور لگش کنم. – خ.

این همان چیزی است که نگرانم می‌کند.

فصل 2

نگفتم بله

یک‌شنبه‌ها مغازه تعطیل است. مارا کرکره را نیمه‌بالا گذاشت. تابلویی آویخت: تعطیل (جز برای تو).

تونیو ساعت یازده آمد. پیش از آنکه وارد شود، به هر دو طرف خیابان نگاه کرد. مثل وقتی که می‌خواهی از خیابان رد شوی. هیچ‌کس از برق‌آسا نمی‌آمد.



ما ساعت ده و نیم آمدیم. محض احتیاط. — خ.

مارا شمارهٔ ۳ را روی پیشخوان گذاشت. پارچه را برداشت.
مثل کسی که اعلان می‌خواند حرف زد:
«بستهٔ شمارهٔ سه. برای تونیوی کوچولو. تویی؟»
«بودم.»
«قبول است. آن را می‌خواهی؟»

تونیو به جعبه نگاه کرد. جعبه چیزی نگفت.
«من نگفتم بله.»
«نگفتی نه هم.»
«گفتم: «نگفتم بله».»



سه جمله برای امضا نکردن. شمرده‌ام. — خ.

تونیو جعبه را مثل یک قابلمهٔ داغ برداشت. وزنش کرد.
چرخاندش. کنار گوشش گذاشت. کمی تکانش داد.
دینگ.
زود رهایش کرد.

خولیتا گفت: «اگر بسته را ببرد چه؟ یک شب در خانهٔ تونیو و دیگر تحویل داده شده است. این منطقی است.»
مارا گفت: «مُهر برگشت با منطق کار نمی‌کند. با جوهر کار می‌کند.»

به حساب تحویل می‌آید؟		
	نگاه کردن به آن	نه
	برداشتن آن	نه
	بردن آن به خانه	نه
	امضا کردن برچسب با جوهری که پاک نمی‌شود	بله

مُهر و من هم‌نظر نیستیم. — خ.

مارا گفت: «خولیتا، گاس: این تحویل مال شماست. مثل تحویل رعد. سه شرط.»
آن‌ها را با انگشت‌هایش شمرد:

1. جعبه را باز نمی‌کنید. برچسب چسبیده می‌ماند.
2. شمارهٔ ۳ فقط اگر تونیو بخواهد از مغازه بیرون می‌رود.
3. کسی که می‌گیرد امضا می‌کند، اگر بخواهد. بدون امضا، بسته سپیده‌دم برمی‌گردد. اشکالی ندارد.

خولیتا پرسید: «اگر هیچ‌وقت نخواهد چه؟»
«پس هیچ‌وقت.»

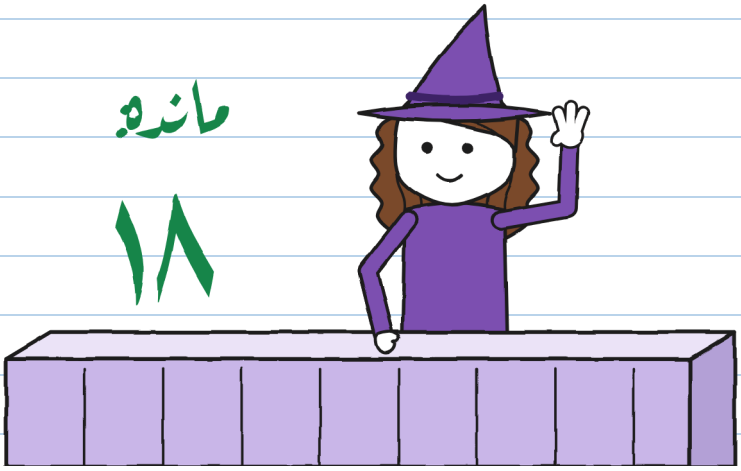

«هیچ‌وقت» تاریخ تحویل نیست. — خ.

تونیو مدت زیادی ساکت ماند. خولیتا زمان را اندازه گرفت: چهار دقیقه. برای برق‌آسا تقریبا نصف یک تحویل.

تونیو گفت: «آن را با خودم می‌برم. باز نشده. برای فکر کردن. فعلا.»
مارا پرسید: «تو درخواست می‌کنی؟»
«من درخواست می‌کنم.»

یادداشت کردم شمارهٔ ۳ چطور بیرون رفت. این‌طوری هیچ‌کس نمی‌توانست انکارش کند:

برگهٔ خروج

- [x] جعبه: باز نشده
- [x] برچسب: چسبیده
- [x] درخواست‌کننده: تونیو
- [ ] امضا: هنوز نه



بیرون، تونیو شمارهٔ ۳ را در سبد دوچرخه‌اش گذاشت.
رهایش کرد. صدا کرد: دینگ.

به فرمان و زنگ برق‌آسا نگاه کرد. انگار چیزی یادش
آمده بود.
خولیتا پرسید: «چیه؟»
«هیچی.»
تونیو دوچرخه به دست پیاده رفت. هیچ‌وقت
پیاده نمی‌رود.



«هیچی» یک «چیزی» بود. باید کلکش کنیم. — خ.

از در دو دوچرخهٔ برق‌آسا را دیدم که سر نبش ایستاده بودند.
دختری داد زد: «تونیو! توی سبد چه داری؟» موهای بافته‌اش تا کمرش می‌رسید.
«یک تحویل.»
«برای کی؟»
«برای یک مشتری.»

دروغ نگفت. پیش از جواب دادن جعبه را چرخاند. برچسب به طرف خودش بود. برق‌آسا آن را نمی‌دید.



حالا آن «هیچ‌کس از برق‌آسا» را می‌فهمم. – خ.

آن شب کرکرهٔ اتاقم را بالا گذاشتم. روبه‌روی مغازه زندگی می‌کنم. می‌خواستم ببینم شمارهٔ ۳ برمی‌گردد یا نه.

مادرم از راهرو گفت: «گاس؟ بیدار چه می‌کنی؟»
«مراقب یک بسته‌ام.»
«باشد. ولی پیژامه‌ات را بپوش و مراقبش باش.»

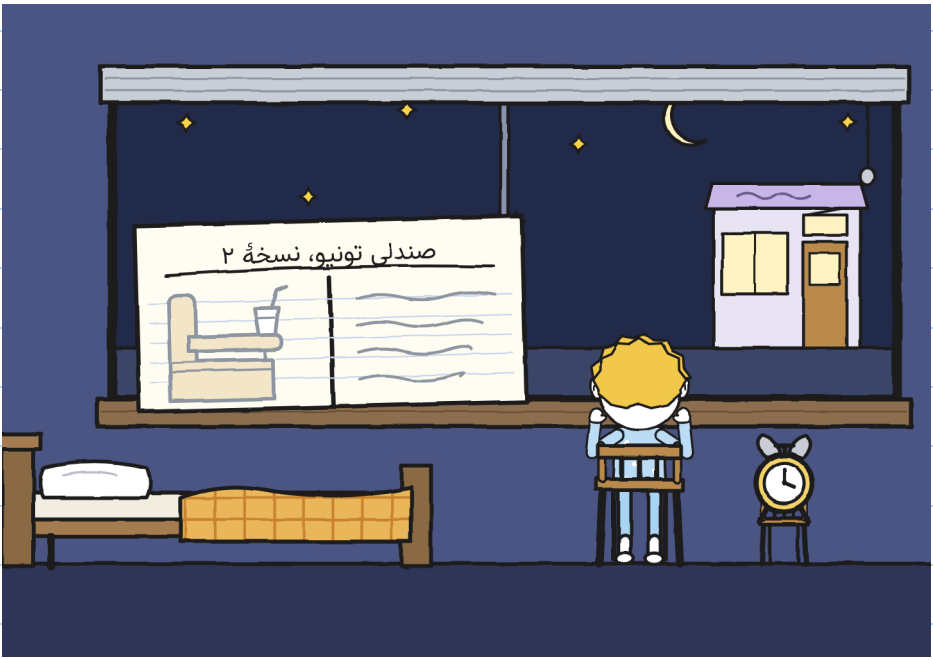

من هم می‌خواستم مراقب باشم. از پنجرهٔ من یک حیاط پیداست. — خ.

سپیده‌دم صدای شمارهٔ ۳ شنیده شد.

دینگ، دینگ، دینگ.

بعد بالای بام‌ها پیدا شد. بی‌عجله. مثل گاری بستنی صدا می‌کرد. در سه پنجره چراغ روشن شد. سگی پارس کرد. شمارهٔ ۳ از پنجرهٔ کوچک بالای در داخل شد. مارا آن را برای همین باز می‌گذارد.

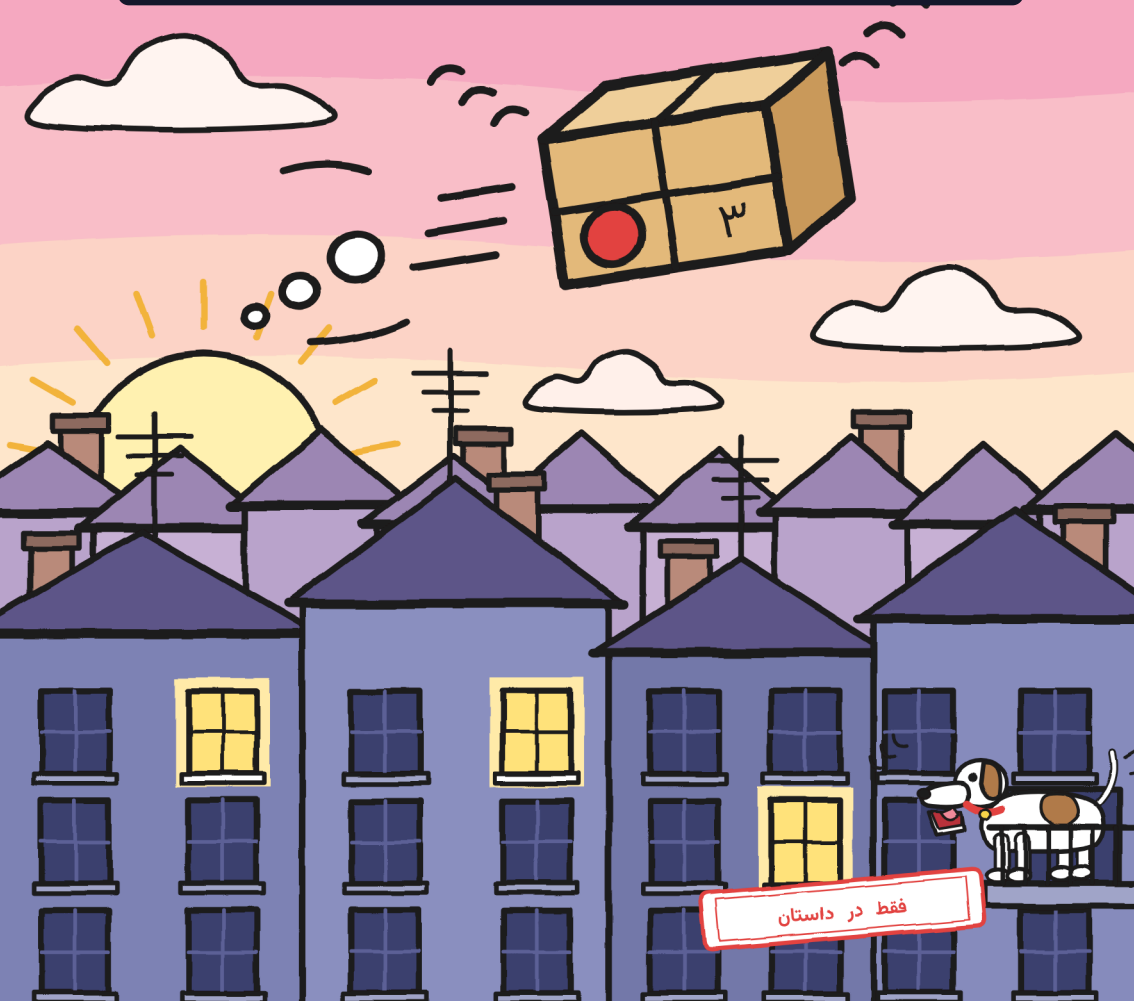

بعد از مدرسه به مغازه رفتیم. شمارهٔ ۳ در قفسه‌اش بود. یک مُهر دیگر داشت: سیزده.

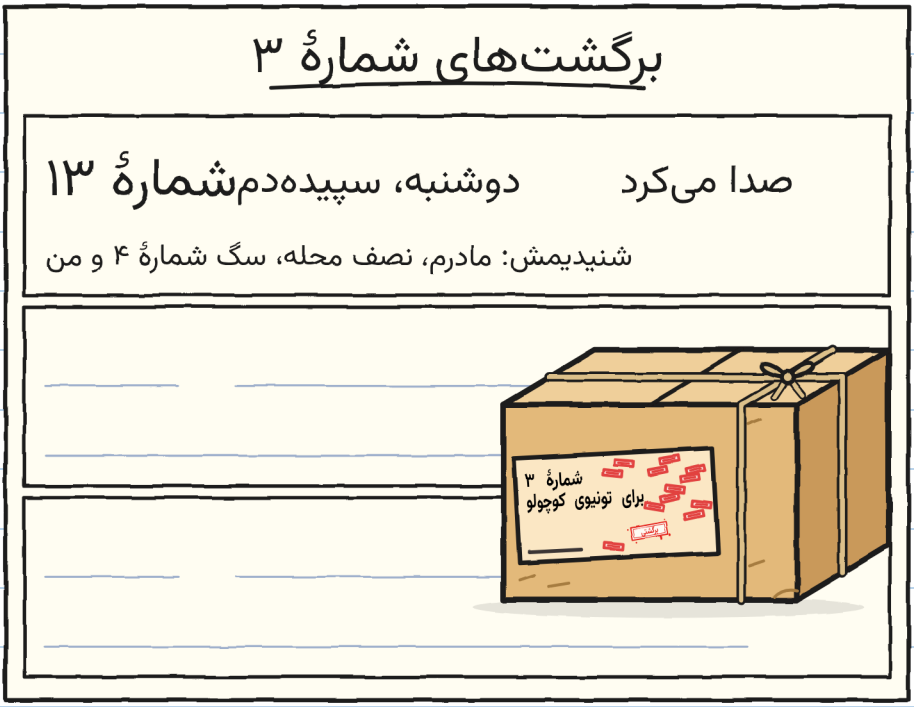

مارا گفت: «مجازات نیست. قانون است. هیچ‌کس امضا نکرد: برمی‌گردد.»

سیزده مُهر. چند تای دیگر و جعبه دیده نمی‌شود. — خ.

تونیو ساعت پنج و بیست دقیقه، بعد از تحویل‌ها، آمد. دربارهٔ شمارهٔ ۳ نپرسید. آن صبح شنیده بود که از بالای خانه‌اش رد شد.

ندیدم. تونیو برایم تعریف کرد:

آنچه تونیو برایم تعریف کرد



«جعبه را تمام شب روی پادری دم در گذاشتم.»
خولیتا پرسید: «چرا نبردیش تو؟»
«در خانه خیلی‌ها مرا تونیوی کوچولو صدا می‌کنند.»

خولیتا وقتی تونیو رفت گفت: «یک امضا همه‌چیز را حل می‌کند. یکی. دو ثانیه طول می‌کشد. با امضای خودم زمان گرفتم.»

دفتر را باز کردم. با خودم گفتم: «سبز جملهٔ مرا نمی‌پوشاند.» با خودکار، محکم، نوشتم:

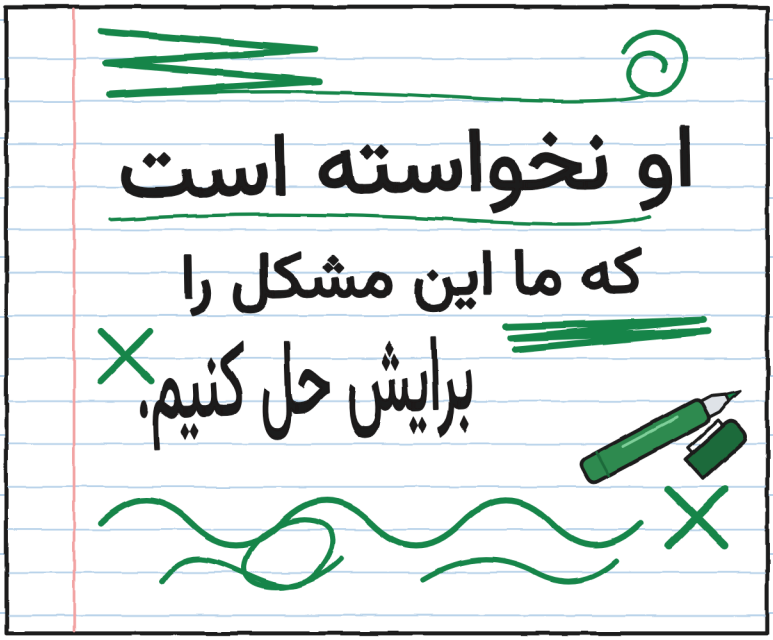

خواندمش. موافق نیستم. فعلاً. — خ.

یک فکر دیگر دارم. این‌طوری نگاهم نکن. — خ.

فصل 3

اتوگراف‌ها

سه‌شنبه از مدرسه بیرون آمدم. جلوی مغازه روی پیاده‌رو یک میز دیدم. یک رومیزی زرد تا زمین داشت. یک تابلو با خط خولیتا داشت. و وسطش چیزی پوشیده بود.



خولیتا گفت: «این یک رحل است، یک پایه برای راحت امضا کردن. من اتوگراف جمع می‌کنم: امضاهای یادگاری.»

«از کی؟»

«از دیروز.»

روی رحل یک برگه با خط بود. پایین یک پنجرهٔ کوچک داشت که با قیچی بریده شده بود. رومیزی هم درست زیر آن یکی مثلش داشت.
یک گوشهٔ رومیزی را بالا بردم. رحل شمارهٔ ۳ بود، خوابیده. پنجره‌های کوچک برچسبش را رو به بالا نشان می‌دادند.

چطور کار می‌کند

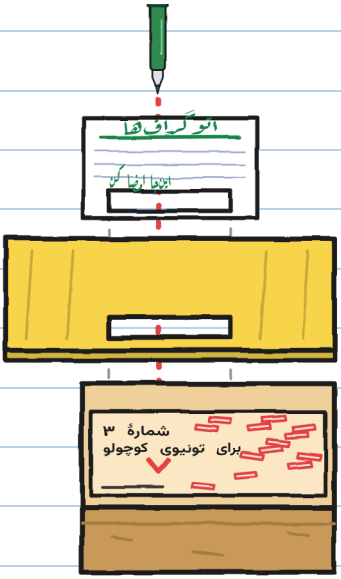

۱. برگه، با پنجرهٔ کوچکش.

۲. رومیزی، با سوراخش.

۳. برچسب شمارهٔ ۳، از قسمتی که سفید است.

۴. هر که در پنجرهٔ کوچک امضا کند... برچسب را امضا می‌کند.

خولیتا، خوشحال و آهسته، گفت: «با ماژیک من. جوهرش پاک نمی‌شود. فردا شمارهٔ ۳ برنمی‌گردد. تونیو وقتی ببیندش می‌فهمد. سورپرایز!»

گفتم: «تونیو نخواست شمارهٔ ۳ از مغازه بیرون برود.
شرط دوم.»
«تشکر هم می‌کند.»
«و مارا؟»
«پای تلفن بود. به او گفتم: «میز اتوگراف». و هست.»
«و رحل؟»
«این را نپرسید.»

چیزی دربارهٔ فلورا و دانهٔ هشتم به او یادآوری کردم.
خولیتا نگذاشت فلورا زودتر از موقع امضا کند.
«یکی نیست. آن تحویل آماده نبود. این سریع‌تر است.»
«تو انجامش بده. من نه.»

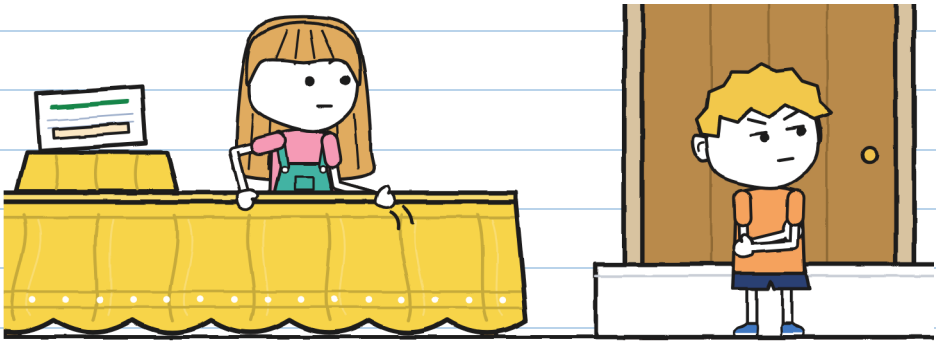

روی پله نشست. خیلی جدی. هیچ لکی نکرد. — خ.

برق‌آسا ساعت پنج و ده دقیقه از خیابان ما رد می‌شود.
سه نفرند، پشت سر هم.

کارت‌های برق‌آسا

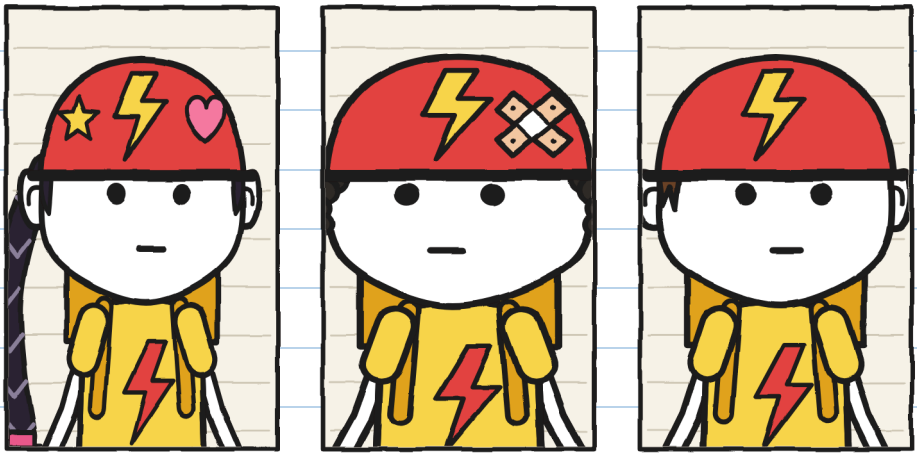

تونیو:
بدون لقب.
هنوز.

برونو، «پنچری»:
یک بار پنچر شد.
دو سال پیش.

زوئه، «موشک»:
از همه تندتر.
او لقب‌ها را می‌گذارد.

زوئه گفت: «اتوگراف؟ از ما؟» ترمز کرد و از دوچرخه پایین آمد.

تا حالا هیچ‌کس از آن‌ها اتوگراف نخواسته است. برای همین کار می‌کند. — خ.

زوئه اول امضا کرد، با یک ستاره توی «و». برونو نوشت «برونو». زوئه اسم را خط زد و نوشت «پنچری».
برونو، بی‌آنکه عصبانی شود، به من گفت: «در برق‌آسا لقب‌ها پاک نمی‌شوند. من یک بار پنچر شدم.»

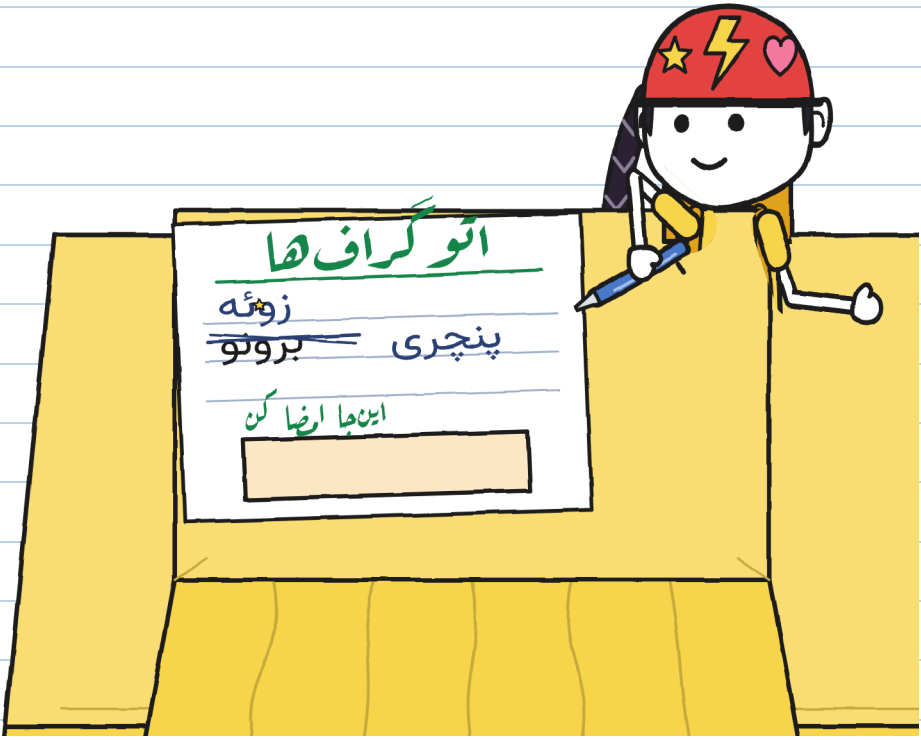

تونیو هنوز روی دوچرخه بود. به میز نگاه می‌کرد، مثل وقتی که یک‌شنبه به شمارهٔ ۳ نگاه کرد.

خولیتا گفت: «نوبت توست، تونیو. این پایین، توی جای علامت‌زده. بهترین جا.»
ماژیک سبزش را به او داد.
برای اولین بار از تونیو اتوگراف می‌خواستند. از دوچرخه پایین آمد و راست ایستاد.

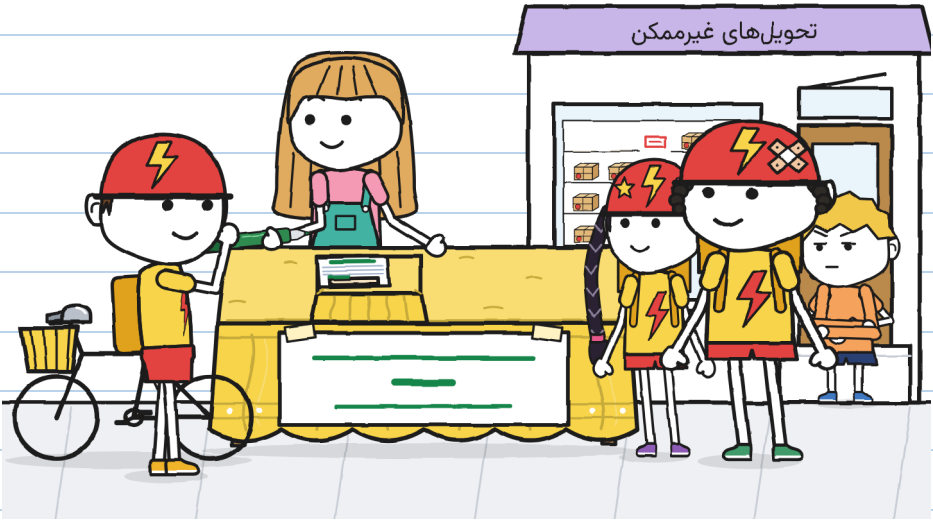

از روی پله همه‌چیز را می‌دیدم. با خودم می‌گفتم: «به من مربوط نیست.» و ساکت بودم.

بلند شدم.

«تونیو، صب...»

دیر رسیدم. تونیو رحل را با یک کشیدن نزدیک آورد. می‌خواست امضا کند. زیر رومیزی چیزی صدا کرد:



تونیو رومیزی را بالا زد.

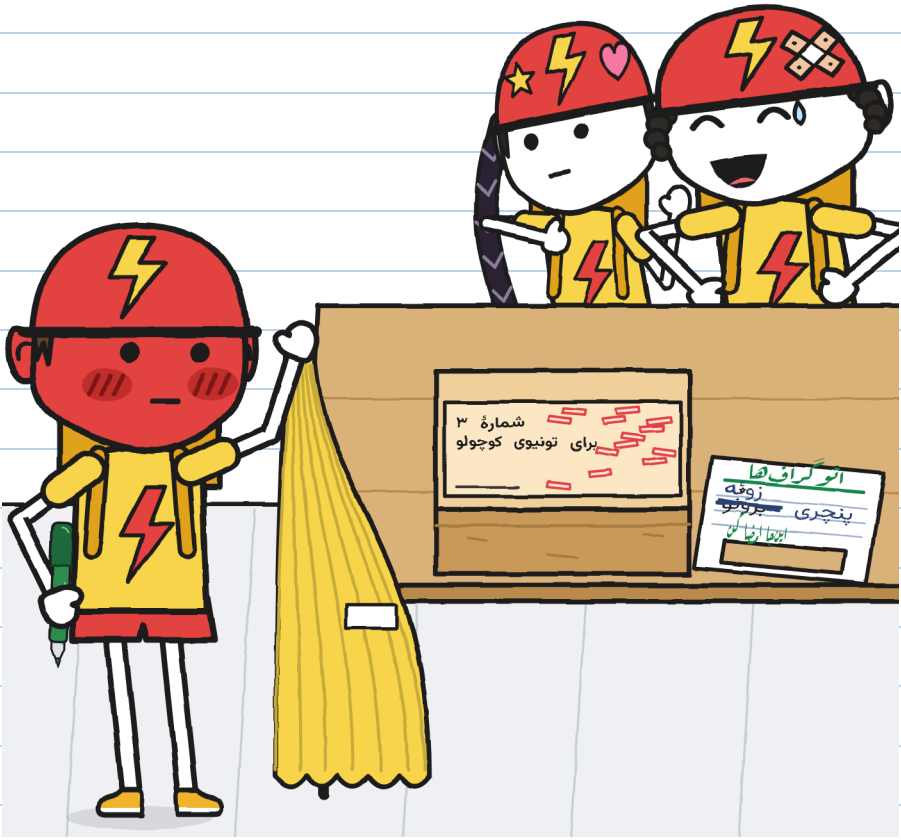

زوئه آهسته و خوشحال خواند: «برای تو-نی-وی کو-چو-لو.»

برونو گفت: «تونیوی کوچولو؟» خندید.

زوئه نخندید. زوئه داشت فکر می‌کرد.

تونیو داد نزد. آهسته در ماژیک را گذاشت. آن را روی برگه گذاشت. بدون امضا.

«برق‌آسا حقه امضا نمی‌کند.»

پیاده رفت و دوچرخه را از فرمان گرفته بود. هیچ‌کس دنبالش نرفت.

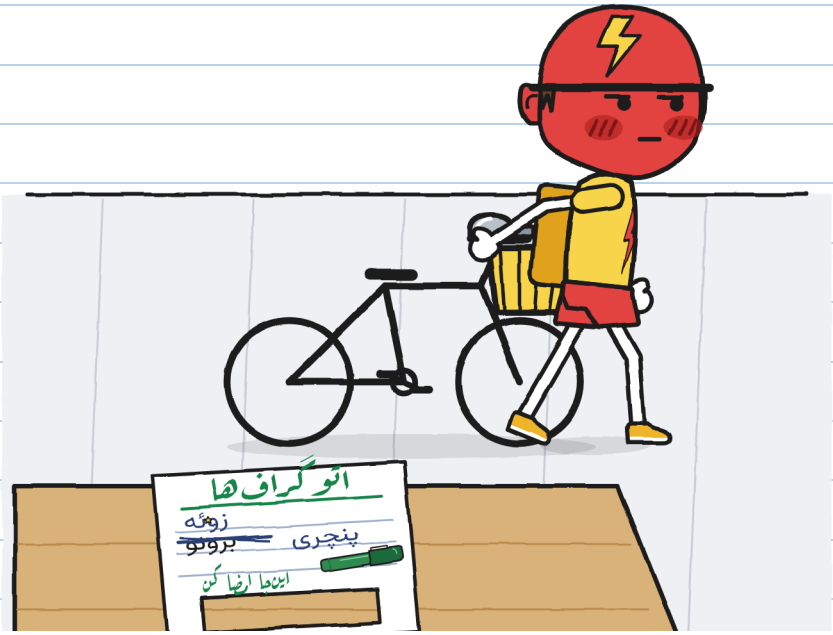

رنگ کلاه ایمنی‌اش را داشت. سرخ از خجالت نبود. سرخ از عصبانیت بود.

سرخ سبز برای آن یکی شماره ندارد. — خ.

مارا با پارچهٔ بنفش بیرون آمد. نپرسید چه کسی بسته را درآورده. به جای خالی قفسه نگاه کرد، به میز و به خولیتا. شمارهٔ ۳ را پوشاند و در آغوش بلندش کرد.
به زوئه و برونو گفت: «این بسته تحویل داده نشده. آنچه برچسب می‌گوید به تونیو مربوط است.»



بی‌آنکه زنگ بزنند رفتند.

به خولیتا کمک کردم رومیزی و تابلو و برگه را جمع کند.
دو امضا و یک سوراخ. نگفتم «گفته بودم». «اشکالی ندارد» هم نگفتم. اشکال داشت.
خولیتا گفت: «تو که کاری نکردی.»
«دیر هشدار دادم. می‌توانستم زودتر هشدار بدهم. یا به مارا زنگ بزنم.»



خولیتا داخل رفت و بدون کمک همه‌چیز را به مارا گفت.
پنجرهٔ کوچک، رومیزی، قفسه، تلفن.
مارا گفت: «به تونیو خودت می‌گویی.»

چهارشنبه تونیو ساعت پنج و ده دقیقه رد شد. ترمز نکرد. ساعت پنج و بیست دقیقه برگشت. بار سوم هم رد شد. خولیتا با یک کاغذ وسط پیاده‌رو ایستاده بود.

عذرخواهی

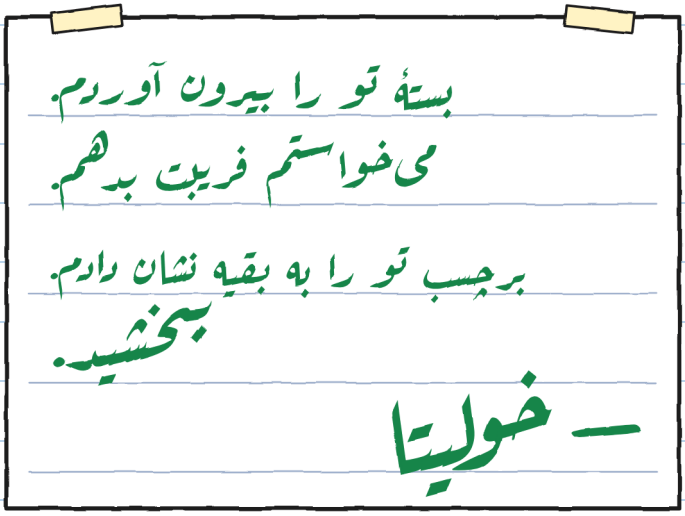

تونیو کاغذ را از روی دوچرخه خواند.

«باشد. خواندم.»

«مرا می‌بخشی؟»

«گفتم که خواندم.»

آن عصر تونیو به مغازه نیامد. جعبه‌اش خالی ماند.

با اسم کامل امضا کردم. کمترین کار بود. — خ.

فصل ۶

یک دوچرخهٔ کوچک

پنجشنبه تونیو وارد مغازه شد. به دو طرف خیابان نگاه نکرد. یک دوچرخه زیر بغلش بود.



دوچرخهٔ خودش نبود. یا بود: مال بچگی‌اش.
تونیو گفت: «از یک‌شنبه به دینگ فکر می‌کنم. فکر می‌کنم آن صدا یادم است. می‌خواهم ببینم درست حدس می‌زنم یا نه.»

«می‌خواهم شمارهٔ ۳ را باز کنم. این‌جا نه: از خیابان دیده می‌شود.»
مارا ما را به اتاق پشتی مغازه، اتاق عقب، برد.
مارا گفت: «باز کردن امضا کردن نیست. بدون امضا، سپیده‌دم برمی‌گردد.»



خولیتا پرسید: «بمانم؟» واقعا پرسید.
تونیو دیر جواب داد.
«بدون دست زدن.»

«به جعبه دست نمی‌زنم. دربارهٔ موضوع هم حرف نمی‌زنم.»

تونیو ریسمان را باز کرد. داخلش کاغذ روزنامهٔ کهنه بود. خودش پاره می‌شد. و میان کاغذ...

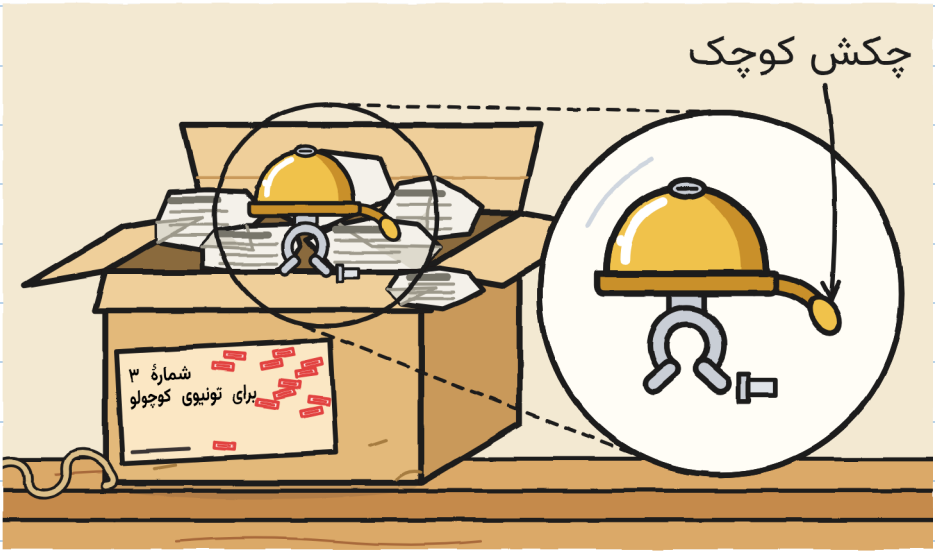

یک زنگولهٔ دوچرخه، کوچک و طلایی. یک فنر چکش کوچک را به جلو و عقب می‌برد. اگر تکانش بدهی، صدا می‌کند.

شمارهٔ ۱ گاز می‌گرفت. شمارهٔ ۲ می‌دوید. شمارهٔ ۳ فقط صدا می‌کند.

نه اژدها، نه پا. یک زنگوله. خوشم آمد. — خ.

زیرش یک یادداشت بود که چهار لا شده بود.

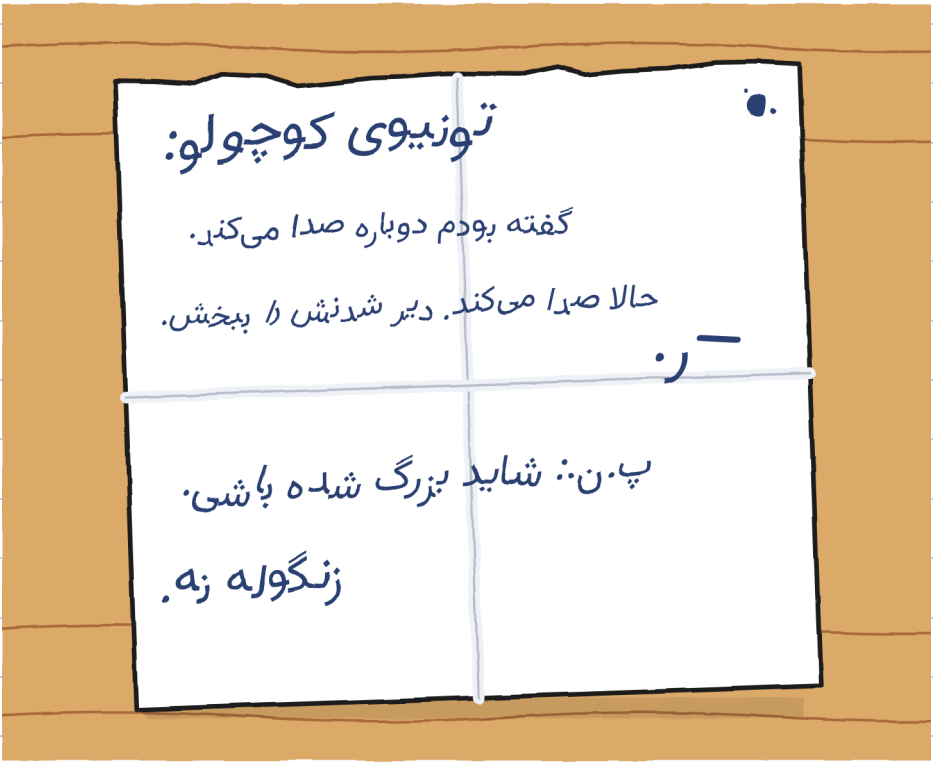

تونیو دو بار آن را خواند.
گفت: «چه خط بدی.» و مدتی ساکت ماند.

ر. دیر به قولش عمل می‌کند. فلورا گفت. نگفت چقدر دیر. — خ.

بعد تونیو دوچرخهٔ کوچک را روی میز گذاشت.

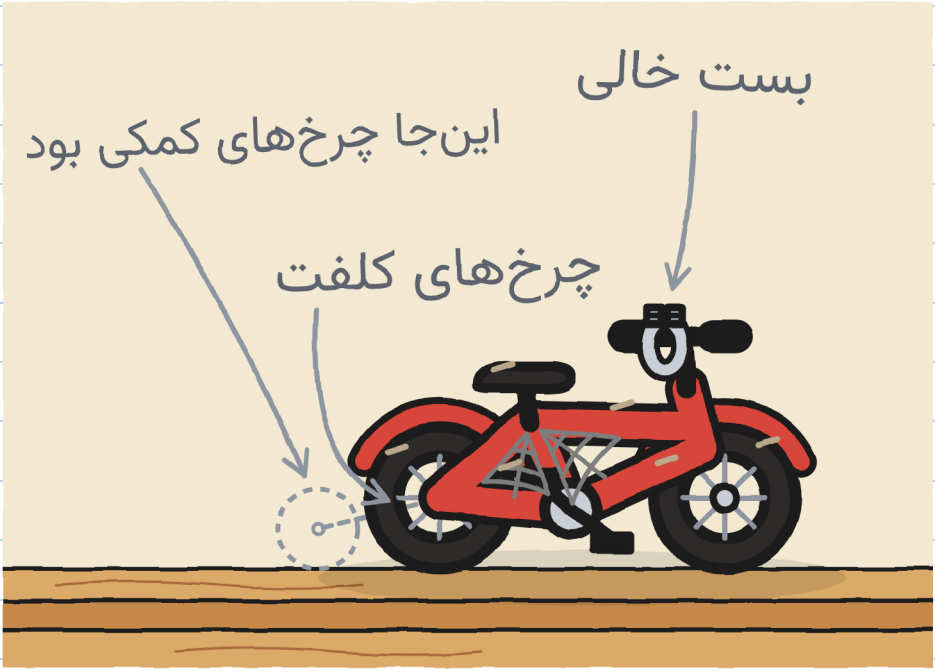

«مال من بود. این زنگوله را داشت، که با بست وصل بود. یک روز زنگوله دیگر صدا نکرد: تق. یک نفر گفت: «بده به من، تونیوی کوچولو. درستش می‌کنم و پس می‌دهم».»
خولیتا بی‌اختیار پرسید: «کی؟» دهانش را گرفت.
«چهره‌اش یادم نیست. زنگوله یادم است. و اینکه خیلی منتظر ماندم.»

تونیو گفت: «در خانه مرا تونیوی کوچولو صدا می‌کنند. در برق‌آسا، تونیو. روز اول در کارتم نوشتم.»
پرسیدم: «تونیوی کوچولو چه عیبی دارد؟»
«هیچ. تا وقتی زوئه می‌گوید. در برق‌آسا لقب‌ها پاک نمی‌شوند. به برونو نگاه کن.»

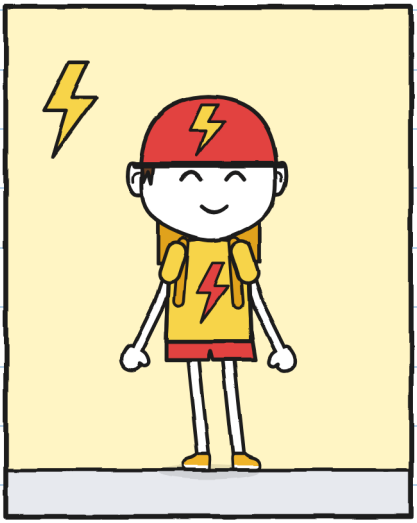

در برق‌آسا: تونیو

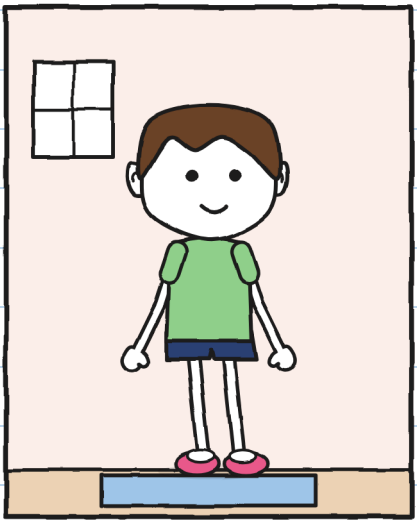

در خانه: تونیوی کوچولو

تونیو اضافه کرد: «برونو از سه‌شنبه شش بار مرا تونیوی کوچولو صدا کرده.»
خولیتا در گوشه‌اش جمع شد.

خولیتا پرسید: «هنوز جا می‌شوی؟» نتوانست جلوی خودش را بگیرد.
مارا دوچرخه را روی زمین گذاشت. تونیو نشست.



جا می‌شد. تقریبا.
مارا صدایی درآورد، تقریبا یک خنده. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

سرخ سبز: .. یادداشتش می کنم چون آن هم حساب است. — خ.

گفتم: «تو الان زنگ برق‌آسا را روی دوچرخه‌ات داری. لازم نیست این زنگوله را بگذاری. می‌توانی نگهش داری. یا بگذاری برگردد.»
تونیو گفت: «می‌دانم.» ولی نگاهم کرد. انگار برای اولین بار می‌شنید.

خولیتا یازده دقیقه ساکت ماند و گوش داد، با ماژیکی که کنار گذاشته بود.





۱ دقیقه۱

یازده دقیقه. زبانم خواب رفت. — خ.

تونیو گفت: «می‌خواهم تنها امتحانش کنم.»
مارا و خولیتا و من بیرون رفتیم. تونیو اتاق پشتی را بست.

برای اینکه نشنود، خولیتا از مغازه رد شد و من نقاشی کشیدم. صندلی تونیو دیگر سایه‌بان دارد: یک سقف پارچه‌ای. باز هم شنیده شد.



دینگ.
همان دینگ شنبه بود. بعد یکی دیگر. و بعد مدتی طولانی هیچ.

تونیو بیرون آمد. زنگوله در یک دستش بود و جعبه زیر بغلش.
«تا فردا با خودم می‌برمش. امضا نشده.»
مارا گفت: «سپیده‌دم برمی‌گردد.»
«بگذار برگردد. می‌خواهم یک شب داشته باشمش.»
پرسیدم: «اگر تونیو زنگوله را بیرون از جعبه بگذارد چه؟»
مارا گفت: «هیچ‌وقت امتحان نکرده‌ام. و ساعت هفت صبح هم قصد ندارم امتحانش کنم.»
تونیو زنگوله و یادداشت را در جعبه گذاشت.



تا فردا چهارده ساعت مانده. می‌شمارمشان. — خ.

جمعه خیابان من دوباره صدا کرد: دینگ، دینگ، دینگ.
برگشت شمارهٔ ۱۴.
آنچه شب پیش اتفاق افتاد را ندیدم. تونیو برایم تعریف کرد:



«این بار شمارهٔ ۳ روی میز کنار تختم خوابید. نه روی پادری. سپیده‌دم به شیشه می‌کوبید. پنجره را برایش باز کردم.»

پنجره را برای یک بسته باز کرد. چه باادب. — خ.

دو دوچرخهٔ تونیو را کنار هم کشیدم. زنگوله را به دوچرخهٔ فعلی اضافه کردم. خوب می‌شود.
خولیتا یک کاغذ کوچک روی زنگولهٔ کشیده‌شده چسباند.



حالا قبلا

حق با او بود. کمی ناراحتم می‌کند.

فصل 5

خصوصی

جمعه عصر شمارهٔ ۳ در قفسه‌اش بود. چهارده مُهر داشت. تونیو نشسته در جعبه‌اش از دور نگاهش می‌کرد.

خولیتا دو روز بود که چیزی آماده می‌کرد. ترسیدم. یک برگه بود با دو گزینه.

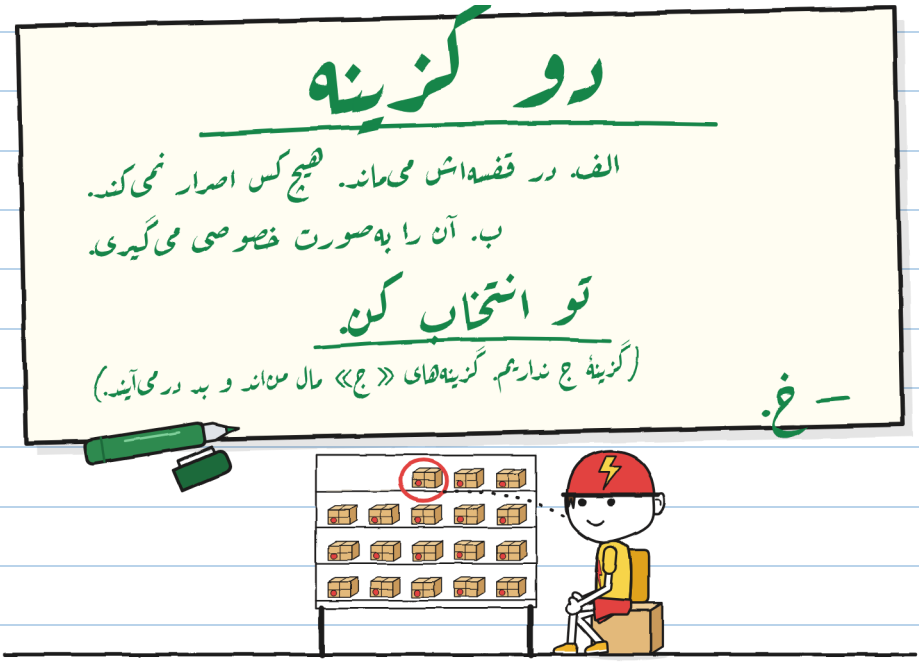

تونیو برگه را خواند. به مارا نگاه کرد.
«اگر امضا کنم، چه کسی می‌فهمد؟»
«من. و دفتر ثبتم: تحویل‌ها را آن‌جا می‌نویسم. از کشو بیرون نمی‌رود.»
«برق‌آسا چه؟»
«به او نمی‌گویم. دفتر ثبت که تابلو نیست.»



تابلو شماره دارد. اسم‌ها در کشو می‌مانند. — خ.

تونیو از جعبه‌اش بلند شد.
«گزینهٔ ب را انتخاب می‌کنم.»
خولیتا نپرید. دیدم که نپرید.
تونیو ادامه داد: «در اتاق پشتی. با هر دوی شما.»
خولیتا پرسید: «من هم؟»
«تو بیشتر از همه می‌خواهی ببینی امضا می‌کنم. ترجیح می‌دهم جلوی چشمم باشی.»

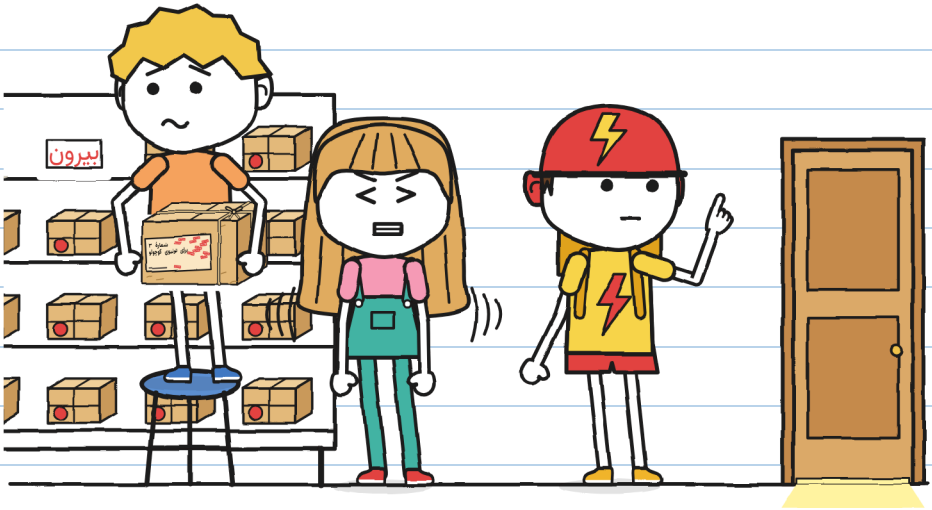

در اتاق پشتی، تونیو دوباره زنگوله و یادداشت را درآورد.
آهسته و با دقت نگاهشان کرد.
بی‌آنکه به کسی نگاه کند گفت: «پیش از امضا، نگاه می‌کنم چه را امضا می‌کنم.»
خولیتا صورتی شد، مثل تی‌شرتش.



خولیتا ماژیک سبزش را به تونیو داد. روی یک کیسه در گوشه نشست.

پرسیدم: «چه می‌کنی؟»

«روی دست‌هایم نشسته‌ام. تا کمک نکنم.»

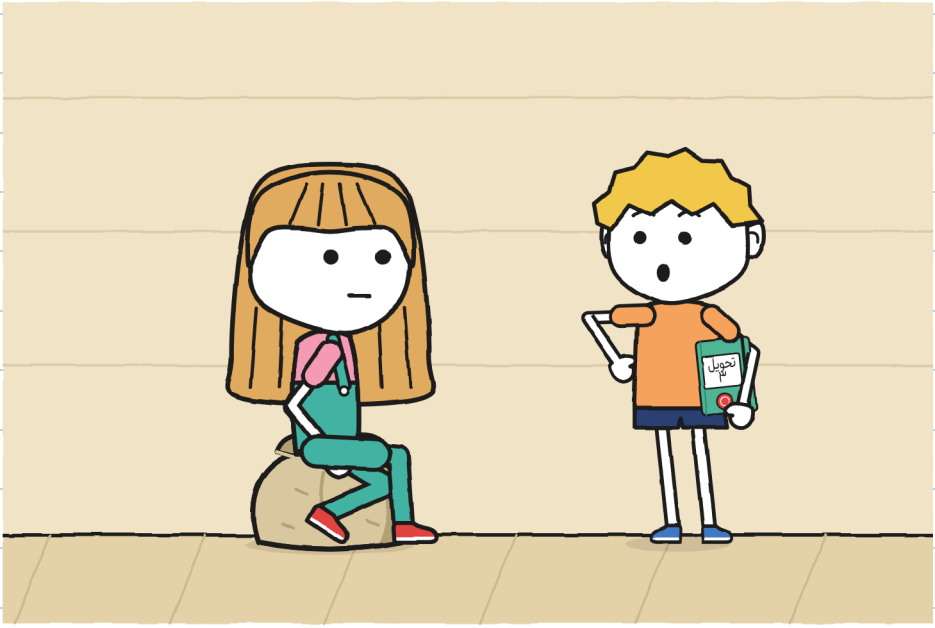

دفتر را بستم و زیر بغلم گذاشتم.

بعد همه را یادداشت کرد. — خ.

تونیو در ماژیک را برداشت و امضا کرد.



روی برچسب «تونیوی کوچولو» بود. روی امضا «تونیو».
تونیو پرسید: «این‌طور قبول است؟ اسمش یکی نیست.»
مارا گفت: «کسی که می‌گیرد امضا می‌کند. و تو گرفتی.»

مارا تحویل را در دفترش یادداشت کرد. خولیتا چهارپایهٔ آبی را گرفته بود. آن را روی زمین گذاشت.

از تونیو پرسید، نه از مارا: «می‌توانم تابلو را عوض کنم؟»

تونیو به تابلو نگاه کرد.

«فقط یک عدد نوشته.»

«فقط.»

«باشد.»

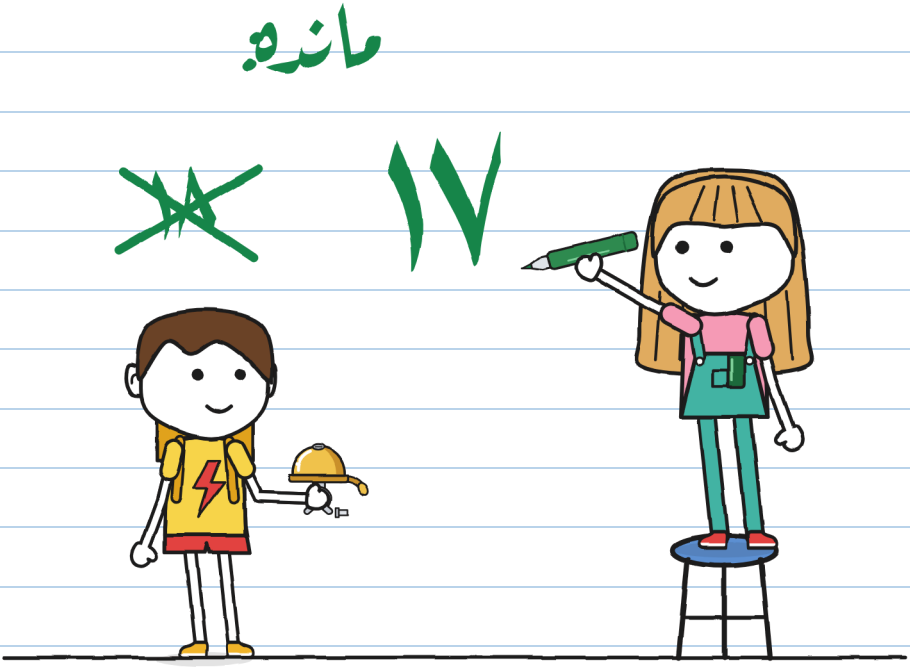

اول من پرسیدم. یادداشتش کن. — خ.

روی پیاده‌رو، تونیو دوچرخه‌اش را به دیوار تکیه داد. از کوله‌پشتی‌اش یک پیچ‌گوشتی درآورد.
پرسیدم: «زنگوله را می‌گذاری؟»
«بله.»
«و زنگ برق‌آسا؟»
«آن مال برق‌آسا است. این مال من است.»

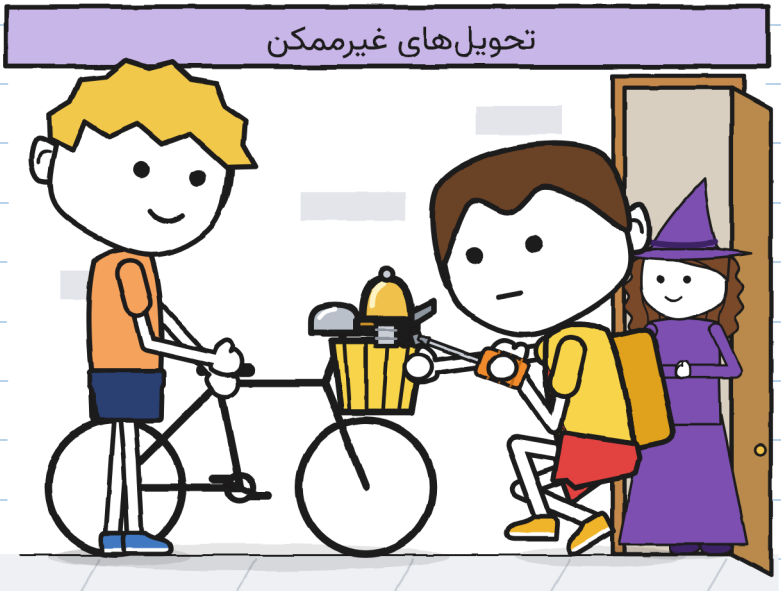

تونیو آن را گذاشت. من فقط دوچرخه را نگه داشتم. آن هم چون خواست. تونیو با یک انگشت به چکش کوچک زد.
دینگ.

ساعت پنج و ده دقیقه برق‌آسا رد شد. برونو ترمز کرد.
«این چیست که صدا می‌کند؟»
«یک زنگوله.»
«از کجا آمده؟»
«مال من بود.»
«از وقتی که تونیوی کوچولو بودی؟»
به تونیو نگاه کردم. هیچ سرخی. حتی گوش‌هایش.

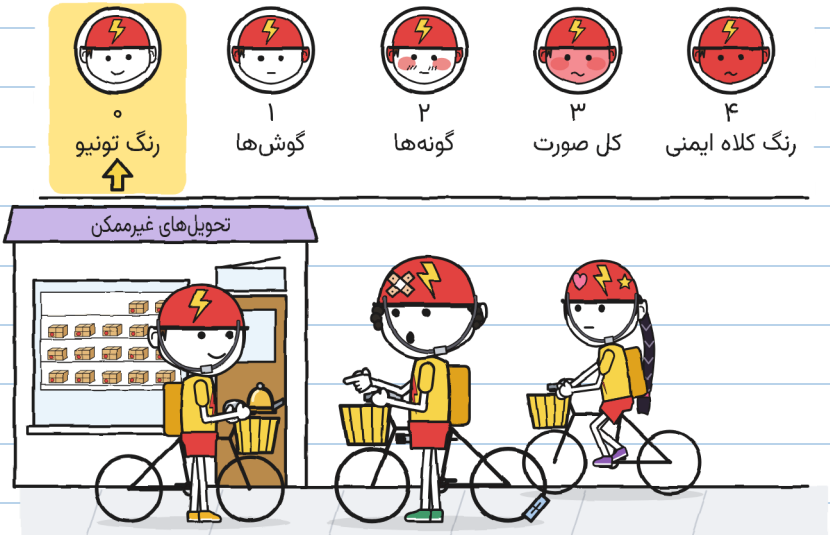

«از وقتی که مرا این‌طور صدا می‌کردند. حالا اسمم تونیو است. و تو اسمت چیست؟»
برونو گفت: «پن...» و حرفش را قطع کرد: «برونو.»
«خب، همین، برونو.»

برونو سرش را بالا آورد. دو سال بود که در برق‌آسا او را برونو صدا نمی‌کردند.

زوئه دهانش را باز کرد.

تونیو یک بار به چکش کوچک زد.

دینگ.

زوئه دهانش را بست. فکر کرد.

گفت: «صدایش خوب است. دیرمان شده، تونیو.»

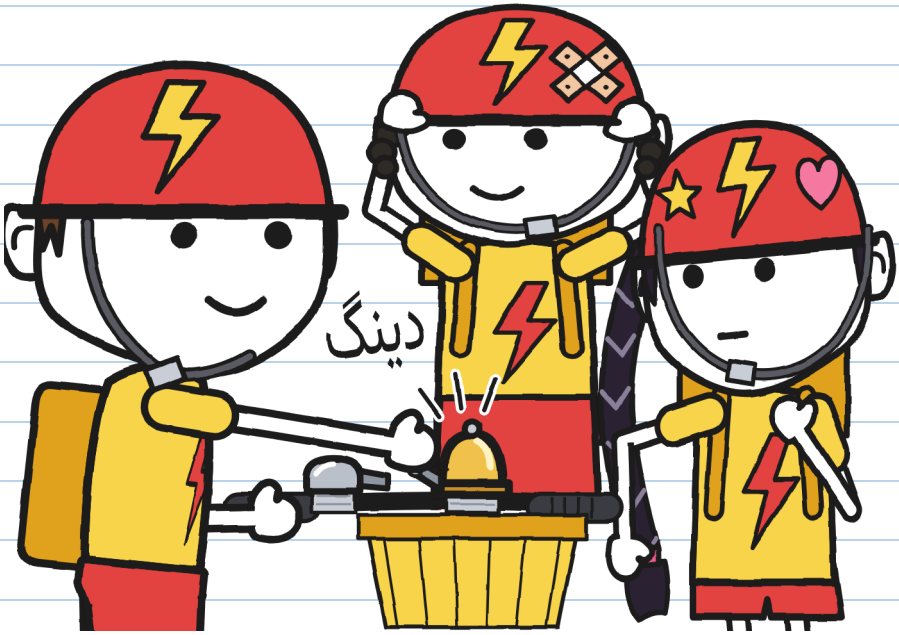

گفت «تونیو». بی‌آنکه چیزی اضافه کند. — خ.

آن شب دوباره کرکره را بالا گذاشتم.
مادرم پرسید: «باز هم مراقبی؟»
«امروز مراقبم که هیچ اتفاقی نیفتد.»
«این را من خیلی خوب انجام می‌دهم. بخواب.»



با مارپیکی که درش باز بود خوابم برد. بالشتم سبز است. — خ.

صبح شد.

هیچ صدایی نیامد.

نه دینگ، نه پنجره، نه سگ شمارهٔ ۴.

قشنگ‌ترین سکوتی است که در خیابانم شنیده‌ام.



فصل 6

فعلا

شنبه ساعت ده قفسه را کشیدم. هفده بسته. سه جای خالی.

مارا برچسب را در دفترش چسباند، کنار دو تای دیگر.

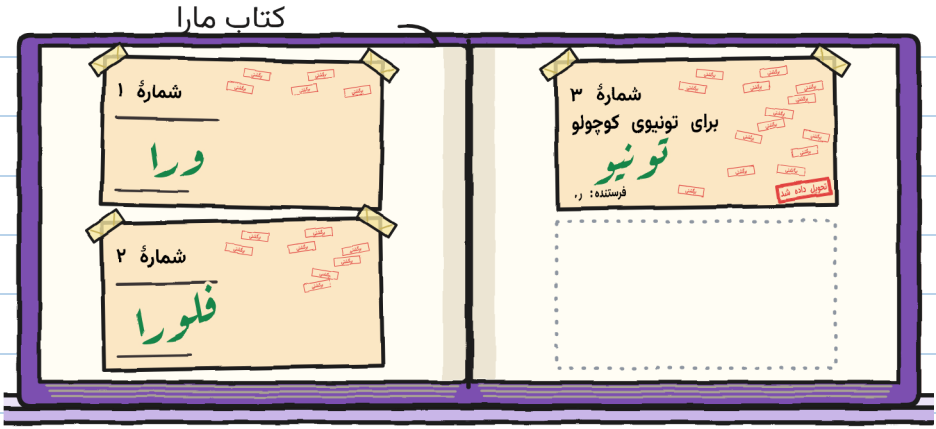

یک تخم، چند دانه و یک زنگوله. هر سه دیر رسیدند. هر سه رسیدند.

تونیو سومی را امضا کرد. این بار فقط ماژیک را به او دادم. — خ.

تونیو در جعبه‌اش نشست و تکان خورد. این بار به قفسه نگاه نکرد.

مارا گفت: «این صندلی توست، «فعلا».»

تونیو گفت: «فعلا برایم کافی است.»

ماندهٔ ۱۷



«فعلا» می‌تواند سال‌ها طول بکشد. از شمارهٔ ۳ بیرس – خ.

پروژه‌ام را به تونیو نشان دادم: نقشهٔ صندلی. تمام هفته طول کشید.

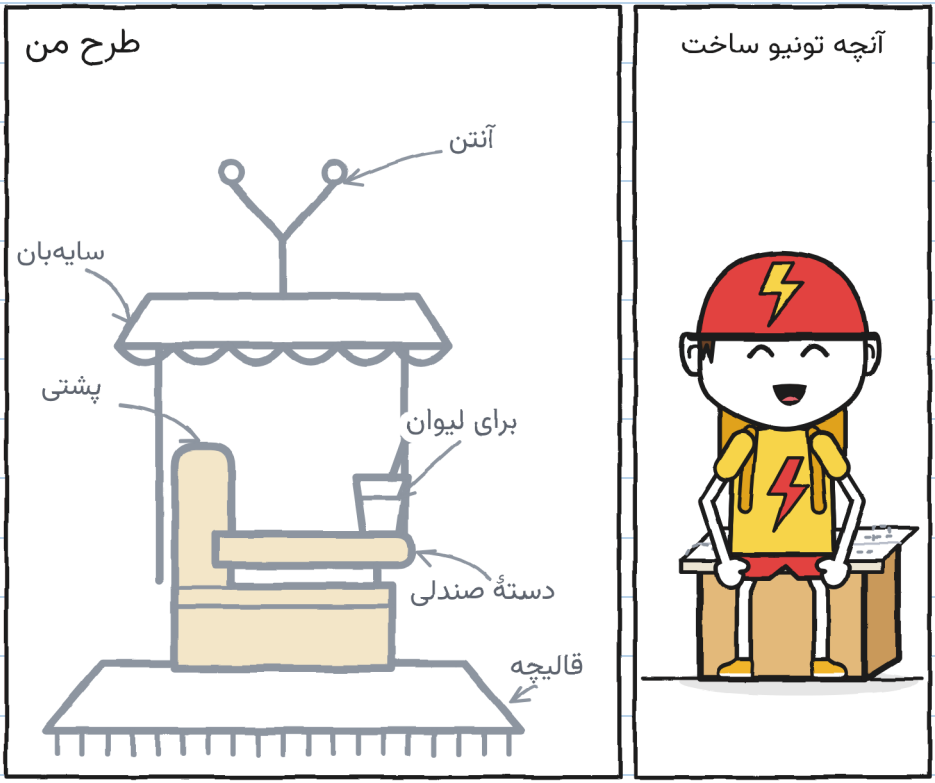

«این را به من می‌دهی؟»

نقاشی را چهار لا کرد. آن را روی جعبه گذاشت و نشست.

بیرون، زنگوله روی فرمان کج بود.
گفتم: «تا تو سفت می‌کنی، من نگهش می‌دارم.»
«خودم می‌توانم.»
تونیو توانست. من به پیچ نگاه می‌کردم. انگار صد دور داشت.



خولیتا برگهٔ اتوگراف‌ها را درآورد. پنجرهٔ کوچک با کاغذ و کلی چسب نواری پوشیده شده بود.

خولیتا، بی‌آنکه منتظر سؤال بماند، به مارا گفت: «این همان برگهٔ حقه است. درستش کرده‌ام.»
برگه را جلوی تونیو گذاشت.
«برایم یک اتوگراف امضا می‌کنی؟ واقعی. بدون هیچ‌چیز زیرش.»
تونیو زیر برگه را نگاه کرد. زیر پیشخوان را نگاه کرد.
قورباغه را برگرداند.
«باشد.»

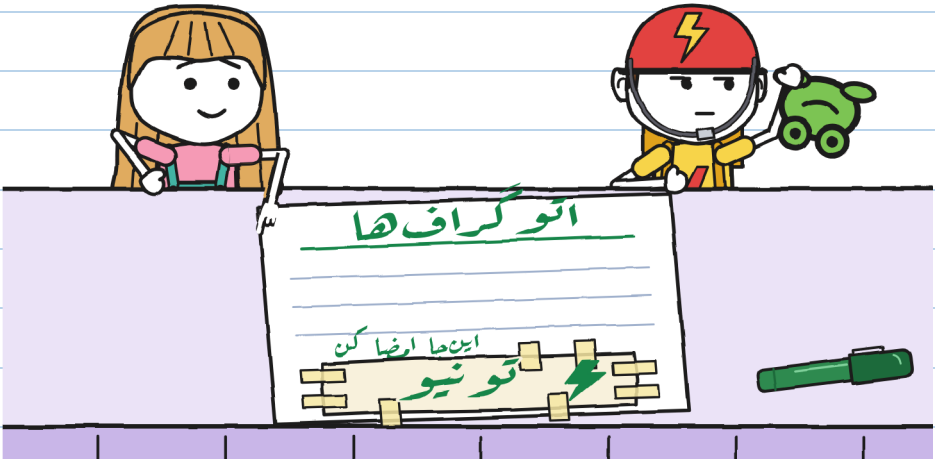

حقّم بود. — خ.

ظهر، تونیو برای یک تحویل بیرون رفت. مردی با کلاه بره آهسته، با عصایش، رد می‌شد.
تونیو ترمز کرد. صبر کرد. فقط یک بار زنگوله را زد. انگار می‌گفت: «من این‌جا هستم.»
دینگ.

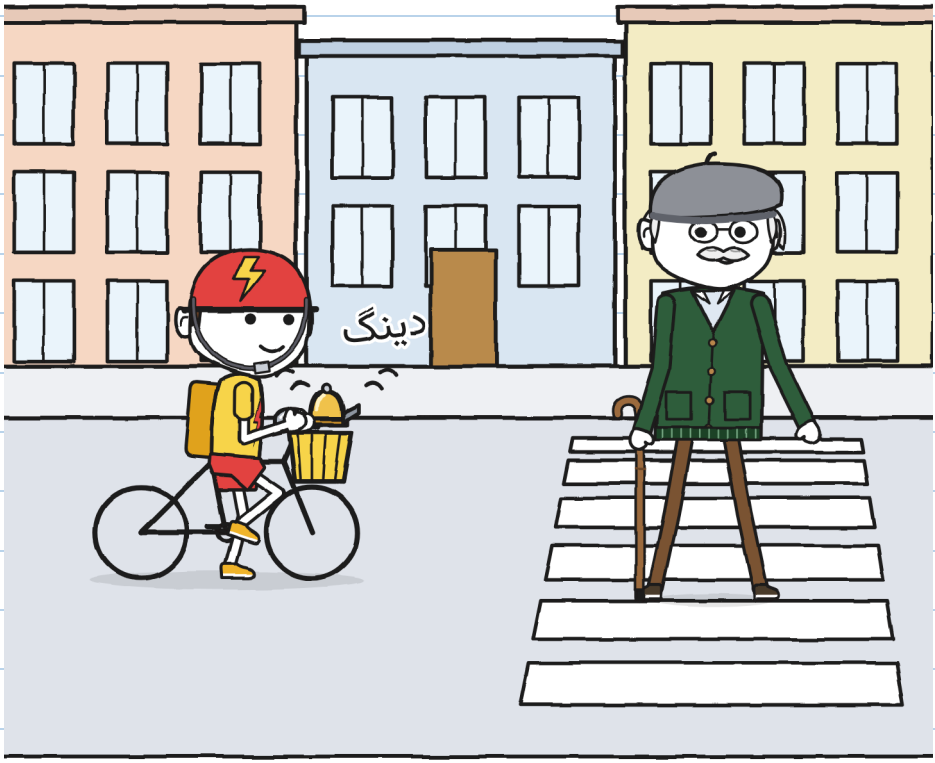

مرد عصایش را برای سلام بالا برد و آهسته رفت.

مارا گفت: «آقای آنتونیو است. تونیوی کوچولوی دوم در فهرست من.»
مرد، که حالا روی پیاده‌روی ما بود، پرسید: «زنگوله تازه است؟»
تونیو گفت: «کهنه. مال من بود. از وقتی که مرا تونیوی کوچولو صدا می‌کردند.»
«شصت سال است که کسی مرا این‌طور صدا نکرده. عوض کنیم؟ تو آقای آنتونیو؛ من تونیوی کوچولو.»
تونیو فکر کرد.
«فعلا نه.»

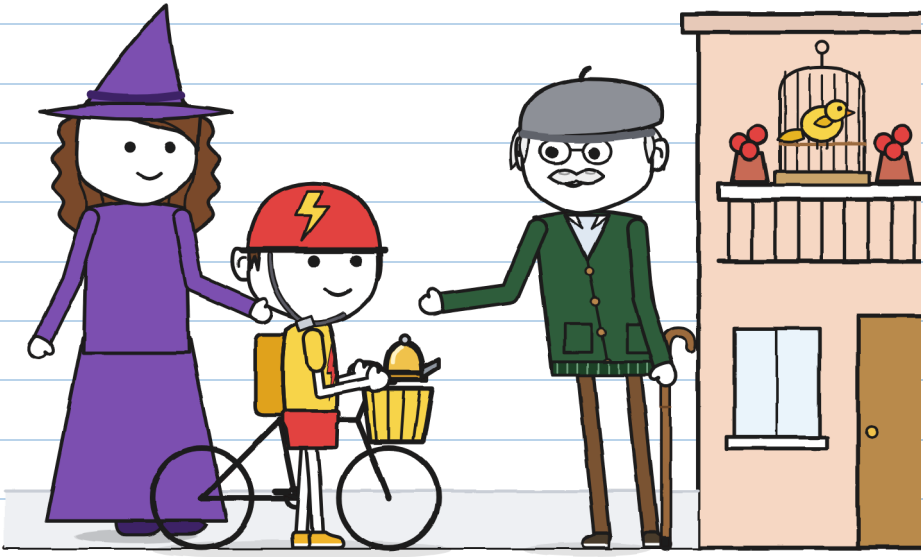

کارت ر. را درآوردم. شش سرنخ بود. دو تا اضافه کردم. تونیو خودکار را از من خواست. زیرش، با خط خودش، نوشت.

آنچه دربارهٔ ر. می‌دانیم





۶- (دفتر ۲)۱

. تونیو را وقتی با دوچرخهٔ کوچک می‌رفت می‌شناخت.۷

. به او قول یک زنگولهٔ صدادار داد. سال‌ها طول کشید.۸

ر.

در استطار: یک توضیح به من بدهکار است.

خولیتا پرسید: «تشکر می‌کنی؟»

«هم تشکر هم شکایت. هر دو. هنوز نمی‌دانم ر. کیست.»

ساعت یک ورا وارد شد. ریزه را در آغوش داشت و یک شاخهٔ کوچک در موهایش بود.
«کمک می‌خواهم. ریزه حالا بلد است پرواز کند. یک جای امن برای پایین آمدن لازم دارد.» کمی مکث کرد. «دیروز سوپ مرا انتخاب کرد.»



ریزه به من نگاه کرد و همان قیافهٔ «من نبودم» مرا به خودش گرفت.

دقیقا مال خودت. با رشته. — خ.

تونیو از جعبه‌اش پرسید: «کسی تند می‌خواهی؟»
ورا گفت: «برای کمک به من باید بلد باشی صبر کنی.»
«من هم بلدم. از این هفته.»

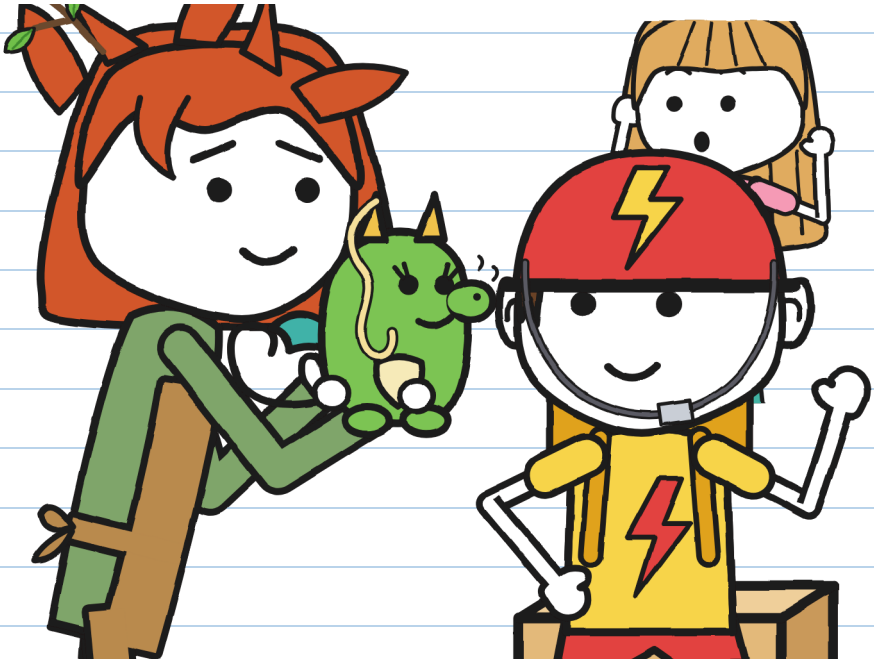

من هم بلدم صبر کنم. حالا؟ — خ.

تحویل شمارهٔ ۳. هر کس چقدر طول کشید:

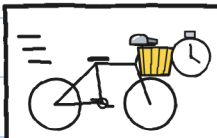	برق‌آسا: ده دقیقه.
	ر.: سال‌ها.
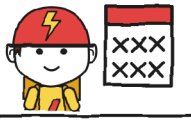	تونیو: شش روز.
	خولیتا، در حال گوش دادن: یازده دقیقه (رکورد).

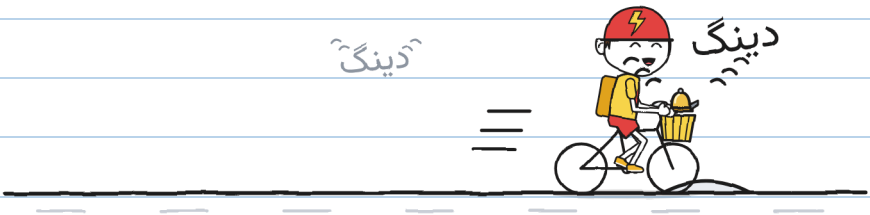

تونیو رفت تحویل بدهد. در خیابان یک دینگ صدا کرد. و یکی دیگر.
این بار زنگوله را خودش می‌زد.

من هنوز تنها صدا می‌کنم. دارم یاد می‌گیرم. — خ.

تحویل‌های غیرممکن ۴۰

(به‌زودی)

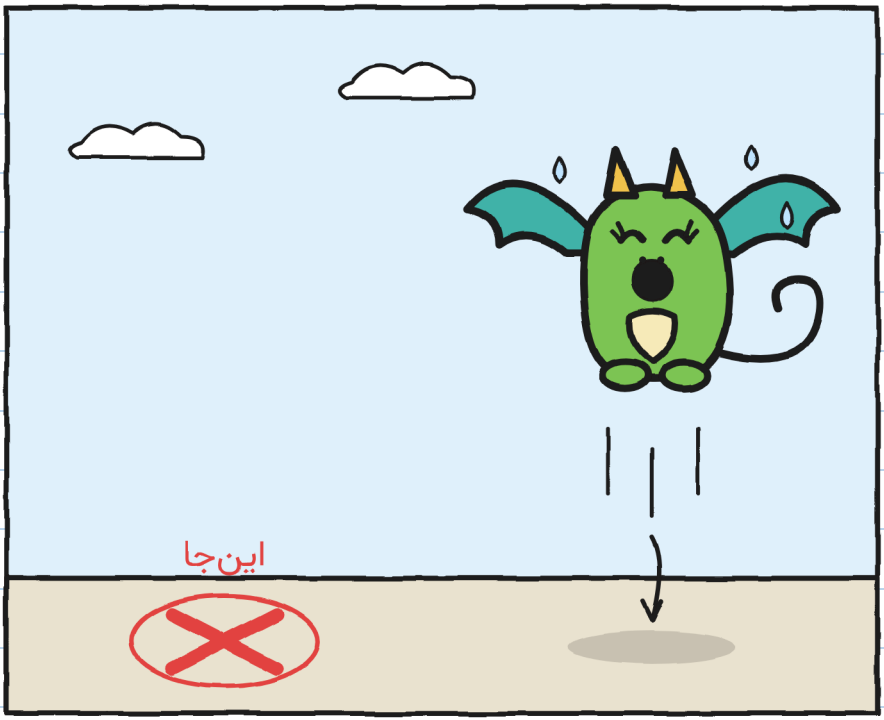

بچه‌اژدهایی که از تو تقلید می‌کند کجا فرود می‌آید؟ — خ.

محله (نسخهٔ ۳)

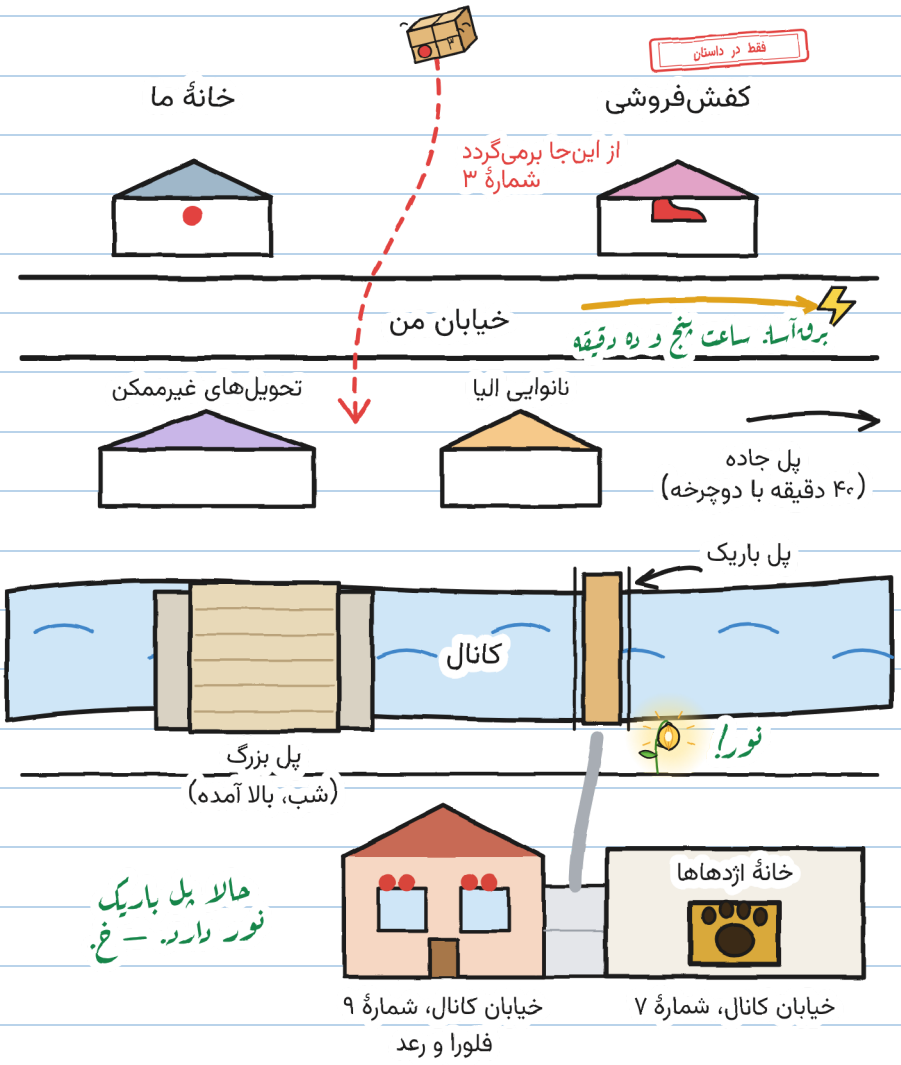
فقط در داستان
خانهٔ ما
کفش‌فروشی
از این‌جا برمی‌گردد
شمارهٔ ۳
خیابان من
برق‌آسا. ساعت پنج و ده دقیقه
تحویل‌های غیرممکن
نانوایی الیا
پل جاده
(۴۰ دقیقه با دوچرخه)
پل باریک
کانال
نور!
پل بزرگ
(شب، بالا آمده)
حالا پل باریک
نور دارد. — خ.
خانهٔ اژدهاها
خیابان کانال، شمارهٔ ۹
فلورا و رعد
خیابان کانال، شمارهٔ ۷

و تو، اسمت چیست؟

به تونیو می‌گفتند تونیوی کوچولو. حالا او اسمش را انتخاب می‌کند. و تو؟

دوست دارم صدایم کنند...

اشکال ندارد صدایم کنند...

ترجیح می‌دهم صدایم نکنند...

من خولیتا هستم. «خ.» فقط وقتی امضا می‌کنم. — خ.

یک داستان، شش اندازه

شش اندازه هست، از 3 تا 16 سال، و بیش از 20 زبان. XXS و XS و S و M و L صفحه‌ها و تصویرهای یکسان دارند. XL یک رمان است. فقط طرز تعریف کردن داستان فرق می‌کند.

اندازه XXS · PRE-A1
مارا و تونیو می‌خندند. دوچرخهٔ قرمز را می‌بینی؟

اندازه XS · A1
مارا تقریبا خندید. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه S · A2
مارا صدایی درآورد، تقریبا یک خنده. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه M · B1
مارا صدایی درآورد. شبیه یک خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه L · B2
مارا صدایی درآورد که اگر کس دیگری درمی‌آورد، خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه XL · B2-C1
رمان مصور ۰ ۱۳+

سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان دینگ. — خ.

برای خانواده‌ها و معلمان

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

دوچرخهٔ واقعی: چه باید کرد

1. همیشه کلاه ایمنی بگذار و بندش را خوب ببند. حتی برای رفتن به «همین نزدیکی».
2. دیده شو و شنیده شو: چراغ، لباس روشن و زنگ. زنگ هشدار می‌دهد، فرمان نمی‌دهد.
3. هر دو دست روی فرمان. اگر چیزی حواست را پرت کرد، در یک جای امن بایست.
4. پیاده‌رو مال کسی است که پیاده می‌رود: آن‌جا، دوچرخه را با دست هل بده. پیش از رد شدن از خیابان، بایست و نگاه کن.

مُهر «فقط در داستان» چیزهایی را نشان می‌دهد که در داستان اتفاق می‌افتند و در خیابان نه.

پیش از رفتن، دوچرخه‌ات را بررسی کن

